

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین الدین « سعیدی- سعیدی افغانی »
۲۶ اکتوبر ۲۰۱۶

تفسیر احمد- ۲۶

ترجمه و تفسیر سورة الفیل- ۱

این سوره در « مکه مکرمه » نازل شده و دارای ۵ آیت است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ
مِّنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵)

ترجمه مختصر:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (۱) (ای پیامبر) آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ» (۲) آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (۳) و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد،

«تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ» (۴) که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می دادند.

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (۵) سرانجام آنها را همچون گاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد!

معلومات موجز :

سوره فیل از جمله سوره های مکی بوده و دارای (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست و چهار کلمه، (۹۴) نود و چهار حرف، و (۴۶) چهل و شش نقطه است.

محتوای کلی سوره فیل:

این سوره چنانکه از نامش معلوم است، اشاره به داستان تاریخی معروف و مشهوری می کند که در سال تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مکه واقع شده، و خداوند خانه « کعبه » را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.

یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک و آن سنگریزه های نیم بند « حجارة من سجيل » درهم کوبید قدرت آن را دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

سوره فیل به صورت کل از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول (آیات ۲-۱) اعلام می نماید که هیچ چیز مانع خدا در سرکوب دشمنان دین نیست و امکانات مادی و نقشه های پیچیده آنها یارای مقاومت در برابر اراده پروردگار با عظمت را ندارد.

در بخش دوم (آیات ۵-۳) روش خداوند در سرکوب دشمنان را بیان می کند و می فرماید: همه عالم لشکر خداست و وقتی خدا بخواهد دشمنان دین را سرکوب کند، از افراد و امکاناتی استفاده می کند که کافران به هیچ وجه فکرش را هم نمی کنند، همان گونه که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک و آن سنگریزه های خیلی کوچکی در هم کوبید.

داستان اصحاب فیل:

داستان اصحاب فیل (ابرهه و لشکریان آن) یکی از داستان های عبرت انگیز، تاریخی و معجزه آساء و مشهوری است که در قرآن عظیم الشان در جمله سایر داستان ها تذکر رفته است .

از مضمون، محتوا و اسلوب بیان این سوره به وضاحت تام فهمیده می شود که این سوره در مکه معظمه نزول یافته، و شامل پنج آیت می باشد.

ناگفته نباید گذاشت که، این واقعه در سال تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم واقع شده است. و پروردگار با عظمت ما کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سر زمین یمن سوار با فیل آمده بودند حفظ کرد.

این داستان که به نام داستان اصحاب فیل شهرت یافت، در زمان تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست .

مفسرین در مورد سر آغاز این داستان می نویسند:

نونواس یکی از پادشاهان که بر مناطقی از یمن زمام امور را به دست داشت و سالهای متوالی بر یمن سلطنت می کرد، در یکی از روز ها سفری را به شهر «یثرب» انجام داد، وی در این سفر تحت تأثیر تبلیغات سحر انگیزی یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرار گرفت، تأثیر تبلیغات یهودی به نونواس به حدی بود که وی دین ابائی خویش را یعنی بت پرستی را رها و به قبولیت دین یهودی گردن نهاد .

طولی نکشید که این دین تازه به شدت در دل نونواس اثر گذارد و از جمله یهودیان متعصب گشت و افراطیت دینی آن تا سرحدی رسید، که در نهایت تصمیم اتخاذ کرد که مردمان سایر مناطق جزیره العرب و به خصوص شهرهایی که در تحت اداره حکومتی اش قرار دارد، به دین یهودیت داخل سازد. بناءً طی پلان منظم پیروان سایر ادیان را تحت

شکنجه، آزار و مظالم مختلف النوع قرار داد تا به اثر این فشار به ناچار مردم دین یهودیت را قبول و از آن متابعت نمایند.

ذونواس توانست در مدتی کوتاه پروگرام دعوت خویش را به طور دقیق عملی، و تعداد زیادی از اعراب را بدین یهودیت ذونوس داخل گرداند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می‌کردند و به همین جهت از پذیرفتن دین یهودیت سر پیچی و بغاوت کرده و از اطاعت «ذونواس» یهودی سرباز زدند.

ذونواس از این سرپیچی و بغاوت مردم «نجران» خوشش نیامد و براین عمل شان خشمگین شد و تصمیم گرفت تا آنان را شکنجه و وادار به زور به قبولی دین یهودی نماید.

«ذونواس» برای تحقق هدف دینی خویش دستور داد تا خندقی بزرگی حفر نمایند و آتش زیادی در آن افروخته و کسانی که در مخالفت از اساسات دین یهود باشد، آنان را باید در آتش سوختاند. مبلغین «ذونواس» به تعداد کثیری از پیروان مسیحیان نجران را در آن خندق سوختاند و تعدادی از انسانها را نیز طعمه شمشیر کرده و یا دست، پای، گوش و بینی آنها را بریده و اساسات دینی خویش را بر مردم «نجران» قبولاندند.

مؤرخین تلفات و تعداد کشته‌شدگان این مظالم دینی را بیست هزار نفر تخمین زده اند که در تناسب تعداد نفوس آن عصر عدد بسیار زیاد بود. به عقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سوره بروج) ذکر شده است، اشاره به همین ماجرا است.

کلمه «أخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و «اصحاب اخدود» جباران ستمگری بودند که زمین را می شکافتند و آن را پر از آتش نموده، مؤمنین را به جرم این که ایمان دارند در آن انداخته و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند.

«أخدود به زبان عربی الأخدود» (نام شهری است در جنوب شهر نجران دریمین که در سوره بروج (آیت ۴) در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

طوری که متذکر شدیم مردم متدین این شهر به دستور «یوسف ذی نواس» در آتش ظالمانه اصحاب اخدود سوزانده شدند.

مؤرخین می نویسند: نام اصلی حاکم «یوسف ذی نواس» زرع بن تیان اسعد ابوکرب ولقبش «ذونواس» بود. مؤرخین همچنان می افزایند: در گیر ودار این مظالم، یکی از سران مسیحیان منطقه نجران توانست از این جنگ و قتل عام جان به سلامت ببرد، و امکانات آن را یافت که خود را از شر سربازان ذونوس مخفی و قادر به فرار از شهر شود. این شخصی خود را به دربار امپراتور در قسطنطنیه می رساند و داستان قتل عام و کشتار فجیع مسیحیان نجران را به امپراتور روم با شد و مد آن قصه نموده و خواستار کمک و انتقام از «ذونواس» می گردد.

امپراتور روم از شنیدن این داستان غم انگیز، سخت متأثر شده در جواب درخواست کمک اظهار داشت: کشور شما از لحاظ جغرافیایی به ما دور است ولی من نامه‌ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی شما را در این مورد کمک و مساعدت نماید.

امپراتور در قسطنطنیه نامه ای به دربار نجاشی می نویسد، نجاشی با خواندن این نامه لشکری بزرگی (قرار روایت شصت الی هفتاد هزار) نفر مرد جنگی به‌یمن فرستاد و قوماندانی وسر لشکری این قواء را به شخصی به نام «ابرهه» فرزند «صباح» که کُنیه‌اش ابو یکسوم بود، سپرد.

هكذا به روایت دیگری نجاشی در رأس و قوماندانی این قواء شخصی را به نام «اریاط» مقرر می نماید و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.

«اریاط» از حبشه تا کنار بحر احمر خود را می رساند و از آنجا توسط کشتی ها خود را به سرزمین یمن می رساند. ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته به جنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده، شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را به بحر انداخته و در طوفان بحر غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند. «ابرهه» پس از چندی «اریاط» را کشت و خود به جای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «اریاط» خشمگین شده بود به هر ترتیبی بود از خود راضی کرد.

در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بُت پرستان و چه دیگران توجه و اهتمام خاصی به مکه و خانه کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان احترام خاصی دارد و هر ساله تعداد کثیری از مردم یمن به زیارت آن خانه می‌روند و قربانیا می‌کنند، و کم کم به فکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه‌ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود و آنها را به فکر بیرون راندن ایشان بیندازد. لذا برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جایی که ممکن است در زیبایی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را به هر وسیله‌ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن به زیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد آن را «قلیس» نام‌گذاری نمود و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلائی کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه‌ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج به مکه می‌روند، و هیچ گونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. به عکس روزی به وی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» به معبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس به سوی شهر و دیار خود گریخته است. مفسر تفسیر «جلوه‌های از اسرار قرآن» می‌نویسد: «می‌گویند به کلیسای القلیس اهانتی صورت گرفت، کثافتی در درون عبادتگاه انداخته شد و یا قسمتی از آن را آتش زدند، عده ای آن را رد العمل جوانان قریش در برابر اعلان ابرهه شمرده اند و برخی آن را توطئه ابرهه برای تحریک احساسات مسیحیان گرفته اند.»

به همه حال بعد از وقوع این حادثه و آنهم در مشهورترین مرکز عبادی ابرهه، قهر و غضب وی به جوش آمد و با خود عهد نمود به سوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و قدرت معنوی و اقتصادی را به یمن باز گرداند. ابرهه در سال (۵۷۰ - ۵۷۱) میلادی لشکر عظیم شصت الی هفتاد هزار نفری مجهز با ۹ یا ۱۳ فیل با ساز و برگ بزرگ نظامی به قصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد.

اعراب که از تصمیم ابرهه اطلاع حاصل نمودند، برای دفع حمله به آمادگی جنگی خویش آغاز نمودند و در این میان یکی از شیوخ قوم مشهور یمن به نام «ذونفر» قوم خود را به دفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز

تحریک کرده و طی تبلیغاتی حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده به جنگ ابرهه آمد.

ولی نیروی قومی اش توان مقابله با نیرو های منظم ابرهه را نداشت، نیرویش شکست می خورد و شخص خودش در اسارت نیروی ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را به قتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت: مرا به قتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد.

بعد از این که نیرویهای «ذونفر» شکست خورد و نیرو هایش در جنگ در هم شکست، یکی دیگر از رؤسای قبایل یمنی به نام «نفیل بن حبیب خثعمی» بیرق جهاد را در دفاع از کعبه بلند نمود و کمر جنگ و مقابله را علیه نیروی ابراهه بریست، با تعداد زیادی از مردم قبایل خثم به جنگ ابرهه آمد ولی او نیز به سرنوشت «ذونفر» دچار شد و به دست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بود که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: مامطیع توئیم و برای رسیدن به مکه و وصول به مقصدی که در پیشداری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و به دنبال این گفتار مردی را به نام «ابورغال» همراه او کردند و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغمس» که جایی در چهار کیلومتری مکه است راهنمایی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» مریض شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه این هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند به قیرابو رغال سنگ می زنند. همین که ابرهه در سرزمین «مغمس» رسید، یکی از سرداران خود را به نام «اسود بن مقصود» مأمور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را چور و چپاول نموده دارائی و مواشی آنان را جمع کرده و به نزد ابرهه بیاورند. «اسود» با تعداد کثیری از سربازان ابرهه به نواحی چهار اطراف رفته و هر جا مال، گوسفند و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده و به نزد ابرهه بردند.

مؤرخین می نویسند در میان این اموال دوصد شتر متعلق به عبد المطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سربازان «اسود» آنها را به گروگان گرفته و به نزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از این ماجرا مطلع شدند نخست خواستند به جنگ ابرهه رفته و مال و مواشی یغما شده خویش را دوباره باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت نیروهای ابرهه با خبر شدند از این فکر خویش منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند. در این میان ابرهه شخصی را به نام «حناطه» حمیری به مکه فرستاد و برایش گفت: به شهر مکه برو و بعد از تثبیت سران و شیوخ قوم با آنان صحبت نموده و برای شان بگو ما برای جنگ و خونریزی لشکر کشی نکردیم و هدف اساسی از این لشکر کشی این است تا خانه کعبه را را ویران کنیم. و اگر شما مانع پلان ما نشوید، مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست به دنبال این مأموریت برود برایش گفت: اگر حس کردی که سران و شیوخ قوم نیت جنگ را به ما ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بعد از اخذ دستور به مأموریت اعطا شده خویش عازم شهر مکه شد همین که به شهر مکه رسید به جست و جوی رئیس و ملک قوم آغاز کرد، باشندگان مکه یکه راست او را به خانه عبد المطلب راهنمایی کردند و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را برایش رسانید و برایش گفت که ابرهه می گوید:

(من قصد جنگ با اهالی مکه را ندارم، آمده‌ام تا فقط کعبه را ویران کنم، اگر با این خواهش من موافق هستید، نماینده خویش را عرض مذاکره و جرگه نزد م ارسال نمایند)

در این میان مردم مکه با هم جرگه کردند تا در مورد این اقدام تصمیم مشترک را اتخاذ نمایند. سران مکه بعد از مطالعه نامه تهدید آمیز ابرهه سردار مکه عبدالمطلب را به منظور مذاکره نزد ابرهه می‌فرستند.

عبدالمطلب در جواب گفت: به خدا سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد وگرنه به خدا قسم ما قادر به دفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که شما سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد ابرهه رفته و موضوع را با ایشان در میان بگذاریم.

در این میان عبدالمطلب با تعدادی از فرزندان خود به سوی مقر حربی ابرهه حرکت کرد قبل از رسیدن عبدالمطلب به قرارگاه ابرهه و قبل از ملاقات به ابرهه شخصی به نام «ذونفر» از آمدن عبدالمطلب اطلاع حاصل می‌کند، شخصی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ قومی عبدالمطلب را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد رهبر وزعیم قریش و یکی از شخصیت‌های والای این سرزمین است و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می‌کند.

می‌گویند عبدالمطلب مرد قوی هیکل، دارای ریش مبارک، مرد چهارشانه، وسر و صورت نورانی و جذابی داشت.

همین که عبدالمطلب به نزد ابرهه آمد، ابرهه از دیدن او سخت تحت تأثیرش قرار گرفت. می‌گویند ابرهه مطابق مشوره‌ای که قبلاً مشاورین شان برای به خاطر احترام در باره عبدالمطلب برایش گفته بودند، از تخت خود پائین آمد و روی زمین و نزدیک او نشست.

بعد از عرض سلام ابرهه سر صحبت را با عبدالمطلب آغاز کرد و عزم خویش را که ویرانی و تخریب کعبه است با عبدالمطلب در میان گذاشت.

عبدالمطلب صحبت‌های ابرهه را با دقت تام گوش می‌کرد، و در جریان صحبت هیچ ابراز نظر نمی‌کرد و چیزی نمی‌گفت:

در ختم صحبت ابرهه روی به طرف عبدالمطلب نموده گفت: اگر شما خواهشی از من داشته باشید می‌توانید بگویند: عبدالمطلب به ترجمان ابرهه گفت: (سربازان و لشکریان تو دوصد دانه شتر مرا به غارت برده‌اند، به ایشان هدایت فرماید تا آن را دوباره به من مسترد نمایند.)

ابرهه از این درخواست عبدالمطلب سخت در تعجب افتاد به مترجم گفت: به عبدالمطلب بگویند: (هنگامی که شما را دیدم عظمتی از تو در دلم به وجود آمد، ولی شنیدن صحبت شما در مورد مطالبه اموال از وقارت نزد کاست، عجب است که در استرداد شتر هایت اصرار داری، ولی در باره کعبه که محل عبادت شما، محل عبادت آباء و اجداد تان بود، و من حالا برای تخریب و ویرانی اش کمر بسته‌ام مطلقاً حرفی به زبان نمی‌آوری!!)

عبدالمطلب در جواب ابرهه گفت: (انا رب الابل و ان للبيت رباً سمينه !) (من مالک شترهای خود هستم و مطالبه استرداد دوباره آن را از شما دارم، این معبد و عبادت‌گاه و این خانه مالک دیگری دارد که خود از آن حفاظت خواهد کرد.)

واقعاً همانطور هم شد، زمانی که لشکریان ابرهه به منطقه وادی محسر می‌رسند، ابابیل‌ها بر سپاه ابرهه حمله ور شدند. (تر میهم بحجاره من سجیل) به پرتاب سنگ‌های، برلشکر متجاوز ابرهه آغاز می‌نمایند، و این لشکر شصت الی هفتاد هزار نفری ابرهه را به شکست و رسوائی مواجه ساخته، و خانه کعبه را از تخریب و ویرانی نجات می‌دهند، اینست معجزه آسمانی که در دفاع از کعبه که در وادی محسر به اتفاق افتاده است. مؤرخین می‌نویسند: به دنبال این صحبت، ابرهه دستور داد شتران و مواشی عبدالمطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود را گرفته و به مکه آمد و چون وارد شهر شد به مردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند و شهر را تخلیه کند و به کوه‌ها و دره‌های اطراف مکه پناهنده شوند تا جان اطفال و خانواده‌های خویش را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

عبدالمطلب بعد از دستور تخلیه شهر مکه با تعدادی از سران قریش به کنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و اشک ریزان و با قلبی سوزان به تضرع و زاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشکریانش را درخواست کرد و از جمله سخنانی که به صورت نظم گفته این دوبیت است:

«یا رب لا ارجو لهم سواکا ، یا رب فامنع منهم حماکا ، ان عدو البیت من عاداکا ، امنعم ان یخربوا قراکا»
(پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم - پروردگارا حمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار - که دشمن خانه همان‌کسی است که با تو دشمنی دارد - و تو نیز آنان را از ویرانی‌خانه‌ات بازدار.)
بعد از دعای اخلاص‌مندان در کعبه خود و همراهان نیز به دنبال مردم مکه به یکی از کوه‌های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

ادامه دارد